

Kafshha-ye-Mokashefe and Nostalgic Approach

S. Mozafari¹

Abstract

Nostalgia is one of the hot-debated issues in critical psychology, which has been translated as the yearning or gloom in Persian. It is defined as the regret of the sweet past and the contrast of the present with the past. The feeling of alienation and being remote from the home, remembering death, the regret of childhood and youth, the separation of the beloved, remembering the glorious era of history, desire for the ancient times, and the hope for Utopia are considered as its components. Ahmad Azizi has depicted any shapes and dimensions of sympathy, regret and anguish in her poems. Utilizing a nostalgic approach to the past, this paper has reflected upon love, memories of childhood and youth and hope for Utopia " and aimed at explaining each one's manifestation through a comparative perspective.

Keywords: Nostalgia, personal memory, collective memory, Kafshhaye Mokashefe, Ahmad Azizi.

«کفش‌های مکاشفه» و رویکرد نوستالژیک

سولماز مظفری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

چکیده

نوستالژی یکی از مباحث مطرح در نقد روانشناسی است که در فارسی به حسرت سروده یا دلتنگی بازگردانی شده است. حسرت گذشته‌های شیرین و تقابل زمان حال با گذشته، نوستالژی نامیده می‌شود. غم غربت و دوری از وطن، یادکرد مرگ، حسرت دوران کودکی و جوانی، جدایی معشوق، یاد دوران باشکوه تاریخ، باستان‌گرایی و آرزومندی آرمان‌شهر از مؤلفه‌های آن به شمار می‌روند. احمد عزیزی، شاعر معاصر، اشکال و ابعادی از دردمندی، حسرت و دلتنگی را در شعر خود به نمایش گذاشته است. این مقاله تحلیلی-توصیفی به بررسی اشعار وی در مجموعه شعر «کفش‌های مکاشفه» پرداخته و در رویکرد نوستالژیک وی به غربت، یاد گذشته، یادکرد مرگ و خاطرات کودکی و جوانی، نوستالژی عارفانه و مؤلفه‌های بازگشت به تاریخ و اسطوره و آرزوی آرمان‌شهر در مجموعه شعر «کفش‌های مکاشفه» تأملی نموده است. مهم‌ترین دستاورد این پژوهش شناسایی عوامل گوناگون تأثیرگذار بر اندیشه و ذهن شاعر در رویکرد نوستالژیک وی در این مجموعه شعر با ذکر نمونه‌ها و مصادیق شعری است.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، خاطره فردی، خاطره جمعی، احمد عزیزی، کفش‌های مکاشفه.

۱. استادیار دانشگاه فرهنگیان شیراز.

1. Assistante Professor at Farhangian University of Shiraz.

S_mozafari8673@yahoo.com

مقدمه

نومیدی‌ها و ناکامی‌های حیات این فرصت را به ذهن بشری می‌دهد که به گذشته بازگردد و حسرت خود را در آن و از آن نشان دهد. این مسئله تنها در حیطه پزشکی و روانشناسی توأم با ذهن بشر نیست، بلکه هنر و ادبیات نیز بستری برای تجلی چنین بازگشتی در انسان ایجاد نموده‌اند. آثار هنری نیز جلوه‌گاه صادق اضطراب و حسرت بوده‌اند (مندور، ۱۳۶۰: ۱۲) و تناقضات درونی بشر را در خود در قالب‌های مختلفی نشان داده و مجسم نموده‌اند. همچنین ادبیات به مثابه آینه‌ای دیگر، بیگانگی انسان با روزگار خود و ناسازگاری با واقعیت‌های حیات را در خود نمایان ساخته و تجلیگاه دیگری برای روایت حسرت و دل‌تنگی بشری گردیده است. ادبیات معاصر نیز از این امر مستثنی نبوده و بیش از هر عصر دیگری، معبر تضادهای درونی و برونی بشری بوده است. (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۱) حسرت و تأسف بر گذشته از موتیف‌های رایج در ادبیات به خصوص شعر فارسی است. شاعران دوره سلجوقی به دوره محمودی حسرت می‌خورند و شاعران دوره محمودی از دوره رودکی با حسرت یاد می‌کنند. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۳۷) قابل بیان است نوستالژی و حسرت محدود به شعری خاص و سبک مشخصی نیست و غالب گونه‌های شعر عرصه‌ای برای بازتاب دل‌تنگی و غم و اندوه شده‌اند. شاعر معاصر نیز دل‌تنگی و احساس غربت را جان مایه کلام خود قرار داده و آن را مایه تسکین خاطر می‌داند و با این شیوه و نسق، اعتراض خود را به

شرایط موجود عصر بیان می‌کند. از جمله شاعرانی که در ادبیات معاصر، شعرش با دغدغه‌های نوستالژیک همراه است، احمد عزیزی است که در این مقاله تحلیلی - توصیفی به بیان برخی از مؤلفه‌های نوستالژی در شعر وی پرداخته می‌شود. پژوهشگر درصدد است مؤلفه‌های نوستالژی را در ۸۶ مثنوی مجموعه شعری «کفش‌های مکاشفه» (انتشارات الهدی: ۱۳۶۹) یافته و برای آنها شواهدی ذکر نماید. این پژوهش درصدد پاسخگویی به دو پرسش است: الف) چه نوع بینش نوستالژیکی در اشعار احمد عزیزی یافت می‌شود؟ ب) کدام انواع از خاطرات فردی و جمعی در «کفش‌های مکاشفه» احمد عزیزی وجود دارد؟

پیشینه پژوهش

در مورد نوستالژی و مؤلفه‌های آن در ادبیات معاصر مقالاتی نوشته شده است که برخی از آنها به عنوان منبعی برای این مقاله ذکر گردیده‌اند، از این میان می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

۱. الیاس نورایی، مهدی شریفیان و علی‌اصغر آذرپیرا (۱۳۹۲)، «رویکردهای نوستالژیک در شعر م. سرشک (شفیعی کدکنی)»، فصلنامه پژوهشنامه ادب غنایی، دوره ۱۱، شماره ۲۰.
۲. محمود عباسی و یعقوب فولادی (۱۳۹۲)، «بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی»، ادبیات پارسی معاصر، دوره ۳، شماره ۲.
۳. ناصر علی‌زاده و عباس باقی‌نژاد (۱۳۹۱)، «قیصر امین‌پور و رویکرد نوستالژیک»، فصلنامه شعر پژوهی، دوره ۴، شماره ۲ (پیاپی ۱۲).

۱. مریم شعبان‌زاده (۱۳۹۲)، «فناوری در زبان امروز (جستاری در تاثیر تکنولوژی بر شعر احمد عزیزی)»، *فنون ادبی*، دوره ۵، شماره ۱.
۲. مریم شعبان‌زاده (۱۳۹۰)، «نگاهی به شعر احمد عزیزی»، *فصلنامه پژوهشنامه ادب غنایی*، دوره ۹، شماره ۱۷.
۳. سعید حاتمی و فاطمه محقق (۱۳۹۱)، «بررسی سیمای زن در آثار احمد عزیزی»، *نشریه زن و فرهنگ*، دوره ۴، شماره ۱۴.
۴. منوچهر اکبری و صدیقه غلام‌زاده (۱۳۹۱)، «کارکردهای هنری و بلاغی کنایه در کفش‌های مکاشفه احمد عزیزی، سبکی بدیع در مضمون آفرینی»، *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی*، دوره ۵، شماره ۱ (پی در پی ۱۵).
۵. حسین آقاحسینی و زینب زارع (۱۳۹۰)، «تحلیل زیباشناختی ساختار زبان شعر احمد عزیزی براساس کفش‌های مکاشفه»، *نشریه پژوهشنامه زیباشناسی*، دوره ۳، شماره ۲.
۶. حسین آقاحسینی و زینب زارع (۱۳۸۹)، «تحلیل زیباشناختی ساختار سبک شعر احمد عزیزی براساس کفش‌های مکاشفه»، *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی*، دوره ۴، شماره ۱.
۷. حسین آقاحسینی و زینب زارع (۱۳۹۰)، «تحلیل زیباشناختی ساختار آوایی شعر احمد عزیزی براساس کفش‌های مکاشفه»، *متن‌پژوهی ادبی*، دوره ۱۴، شماره ۴۴.
- اما تاکنون پژوهشی در زمینه یافتن مؤلفه‌های نوستالژیک در اشعار احمد عزیزی یافت نگردید.
۴. برات محمدی و سمیه عباس‌زاده (۱۳۹۱)، «از غم و حسرت شاعران کلاسیک تا نوستالژی شاعران رمانتیک»، *تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی*، شماره ۱۱.
۵. بهجت‌السادات حجازی و اکبر کریمی (۱۳۹۰)، «گونه‌ای از نوستالژی عارفانه در مثنوی مرداب‌ها و آب‌ها»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، دوره ۷، شماره ۲۲.
۶. نجمه نظری و فاطمه کولیوند (۱۳۸۹)، «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق»، *متن‌پژوهی ادبی*، دوره ۱۴، شماره ۴۶.
۷. فاطمه غفوری (۱۳۸۹)، «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار»، *بهارستان سخن*، دوره ۶، شماره ۱۵.
۸. مهدی شریفیان (۱۳۸۷)، «بررسی فرآیند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، *نشریه علوم انسانی الزهراء*، دوره ۱۷، شماره ۶۹-۶۸.
۹. مهدی شریفیان (۱۳۸۶)، «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری»، *پژوهشنامه ادب غنایی*، دوره ۵، شماره ۸.
۱۰. مهدی شریفیان و شریف تیموری (۱۳۸۵)، «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی (براساس اشعار: نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث)»، *کاووشنامه زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۱۷، شماره مسلسل ۱۲.
- در زمینه آثار احمد عزیزی نیز گهگاه پژوهش‌هایی انجام گردیده، مانند:

بحث و بررسی

۱. تعریف نوستالژی و مؤلفه‌های آن

نوستالژی (Nostalgia) یا «غم غربت» روایت دلتنگی، احساس بیگانگی و بیزاری از واقعیات موجود و ممکن، همچنین مجالی برای ورود به عرصه‌های خوشایند از بین رفته و دستیابی به خوشی‌های گم شده انسان است. (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶) ناسازگاری با محیط پیرامون و واقعیت‌های آن و نارضایتی از بودن در عرصه مسائل نامطلوب زندگی، می‌تواند بازتاب‌های گونه‌گون در زندگی انسان پدید آورد، «یکی از آنها تلاشی ذهنی برای انکار واقعیت‌ها و جبران آنچه از دست رفته است. چنین تلاشی غالباً ناخواسته و ناخودآگاه است و عواملی پنهان، در شکل‌گیری آن نقش ایفا می‌کنند. قابلیت‌های مختلفی که ذهن در اختیار دارد، در این حرکت به ابزارهای مؤثری برای التیام حسرت و دلتنگی انسان، بدل می‌شوند». (علی‌زاده و باقی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۷۶-۱۷۵) یکی از این توانمندی‌های بشر، «تخیل» است، او برای تحقق آرزوها و نومی‌هایی که با آنها روبه‌رو شده، به تخیل دست می‌زند و با یادآوری گذشته خود در حسرت و اندوه فرو می‌رود.

نوستالژی واژه‌ای فرانسوی است که برای آن معانی همچون میل به بازگشت به خانه و کاشانه و غم غربت (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱) و حسرت گذشته (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و فراق، درد دوری، درد جدایی و آرزوی گذشته (آریان‌پور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹) آمده است. معادل این کلمه در زبان عربی، الاغتراب، الغریبه و الحنین است. (فیروزآبادی،

۱۴۰۶: ۳۸۳ و ۶۳۰) این اصطلاح که مربوط به حوزه روانشناسی بوده، در مورد «سربازانی به کار می‌رفته که بر اثر دور شدن از خانه و خانواده دچار نوعی افسردگی و بیماری شدند، رفته رفته وارد سایر حوزه‌ها مخصوصاً علوم انسانی و از جمله ادبیات شده است». (تقی‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۲) از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عوامل در ایجاد حالت نوستالژی در شاعر و نویسنده، «مسائل سیاسی و اجتماعی، مشکلات فردی، ویژگی‌های روحی و روانی، تأثیر مدرنیسم و صنعت جهان معاصر بر روابط و روحیه انسان‌هاست». (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۷۹-۱۵۵) ادبیات معاصر و مکتب شعری رمانتیسم به سبب داشتن اصولی همچون طبیعت‌گرایی، آزرده‌گی از محیط و زمان فعلی و گذر به خاطرات و گریز به بازآوری خوشی‌های از دست رفته، بسامدگاهی برای فرایند روانی نوستالژی است. به نظر می‌رسد شاعر یا نویسنده معاصر این اصول را به عنوان یک اندیشه و مضمون شعری به محتوا و درون مایه کلام خود وارد کرده است. توجه به این مقوله در شعر معاصر فارسی به طور ویژه‌ای دنبال شده است. از علل توجه می‌توان به «اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه، تغییر خلیقیات و روحیات شاعران، مهاجرت و تبعید، نحوه زندگی شاعران، مسائل خاص زندگی، غم و حسرت از دست دادن اطرافیان، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ، یادآوری خاطرات دوران کودکی و نوجوانی و ... اشاره کرد». (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۲) نوستالژی می‌تواند فردی یا جمعی باشد؛ دوری از زادگاه و

سروده‌های وی ذکر می‌شود و مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

الف) غربت و دوری از وطن: در حوزه ادبیات هرگاه شاعر و یا نویسنده، شعر یا نوشته خویش را، آمیخته با احساسی از دل‌تنگی همراه با حسرت و اضطراب برای سرزمین خود نماید، فردی غربت‌زده و دل‌تنگ برای سرزمین نامیده می‌شود. عزیزی بارها در شعرش بر غربتش صحنه می‌گذارد و خود را غریب و دورافتاده می‌خواند.

در غریبی‌ها وطن‌ها داشتم

لانه در پرپرشدن‌ها داشتم

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۱۰)

خان قشلاقات کوچستان منم

قله بی قوچ پوچستان منم

(همان: ۱۱)

من غبار ره نشین تربتم

دوره گرد کوچه‌های غربتم

(همان: ۴)

من غرویم، من غریب جاده‌ام

که به بغض چشم تو افتاده‌ام

(همان: ۳۴۷)

من به باران غربتم را گفته‌ام

مثنوی می‌بارد و من خفته‌ام

(همان: ۵۸۳)

الف-۱. دوری از روستا: طبیعت و روستا در شعر امروز، همواره نماد صفا و صداقت و مکانی که در آن هنوز می‌توان اصالت‌های گم‌شده انسانی را سراغ گرفت، به کار رفته است. چنین نمادی نقطه مقابل شهر که مظهری از زندگی پیچیده و پر جنجال

وطن، جدایی از یار، خاطرات دوران کودکی و نوجوانی و جوانی و یادکرد حسرت‌آمیز آن، یادکرد مرگ، غم و حسرت از دست دادن عزیزان مربوط به حوزه نوستالژی فردی است و یادکرد دوران با شکوه و صلابت تاریخ یک قوم و سرزمین و خاطراتی که ریشه در تاریخ و فرهنگ دارد و با اسطوره‌پردازی و باستان‌گرایی توأم است، در حیطه نوستالژی جمعی قرار می‌گیرد.

۲. مؤلفه‌های نوستالژی در کفش‌های مکاشفه

۲-۱. خاطره فردی در کفش‌های مکاشفه

عشق و زندگی عاشقانه و سفرهایی که به نوعی در زندگی فرد تأثیر گذاشته است، همه خاطرات فردی است که تکرار آنها به سبب نارضایتی از وضع موجود است و منجر به حس دل‌تنگی می‌شود. (عباسی و فولادی، ۱۳۹۲: ۴۸) خاطره و یاد همه حوادث و رخدادهای گذشته که در زندگی ادبا پیش آمده، به شکل بارز در آثار آنها منعکس شده است. برخی از این پیشامدها به گونه‌ای است که شاعر تماماً در فضای آن به سر می‌برد. (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۶) به نظر می‌رسد اشعار عزیزی نیز از حضور این خاطرات خالی نیست، از جمله مؤلفه‌های خاطره فردی که می‌توان در سروده‌های وی دید، می‌توان به غربت و دوری از زادگاه، یادکرد خاطرات دوران کودکی و جوانی، غم و اندوه ناشی از یاد مرگ، نوستالژی عارفانه و دل‌تنگی برای گذشته‌ای که سپری شده و شاعر در آرزوی بازگشت به آن است، اشاره نمود. در زیر برای هر کدام از این موارد شواهد و مصادیقی از

بوی خم می‌آید از هر خشتشان
پرپر بال است در بالشتشان
پرده آوازشان گلدوزی است
لحن نرگس‌هایشان نوروزی است

(همان: ۷)

الف-۲. غربت شهرنشینی: در بسیاری از اشعار شاعر، اشاراتی به «غربت» او می‌شود، این غربت با توجه به مفاهیم عرفانی سروده‌ها هم می‌تواند به زبان استعاری «دنیای ملکوتی بشری» را که از آن دور گشته و دچار هبوط شده، به خاطر بیاورد و هم غربت دور شدن از روستای پاک و اسیر گشتن در شهر را به ذهن متبادر سازد. شهری که با ترکیب «بی‌افسانه» و «بی‌شهرزاد» آورده می‌شود و خستگی شاعر را به دنبال دارد. او به دنبال راه خروجی برای رهایی از شهر است و از تکرر عادات در شهر سیمانی خسته است.

بال آهم در خروجی باز کن
در دلم راه خروجی باز کن
خسته‌ام از شهر عادت، شهر عاد
شهر بی‌افسانه بی‌شهرزاد
در ده فطرت هوا آبی‌تر است
برکه آینه مهتابی‌تر است

(همان: ۶)

الف-۳. زوال سرزمین: یکی دیگر از دلتنگی‌های عزیزی که بعدی از نوستالژی شعری او واقع می‌شود، اندوه از بین رفتن سرزمین است، سرزمینی که جولانگاه لشکرهای پی در پی دشمنان می‌شود، هیمه‌چینان چنگیز و هلاکو آن را سپرده‌اند، سرزمینی که «زمین طلایی سنگ»، «پری زاران دریا زاد»، «درختستان ابرآباد»، «سرزمین سبزه‌گیر

است، مورد توجه شاعران امروز بوده و هست. اساساً رجوع به طبیعت و روستاگرایی به تعبیر یونگ (۱۳۸۳: ۱۸) یکی از علائم مشخصه انسان متمدن است که زمینه آن، تعارض و تضادی درونی است که به دلیل اجبار و محدودیت‌های زندگی جدید، در انسان‌ها شکل می‌گیرد. (علی‌زاده و باقی-نژاد، ۱۳۹۱: ۱۸۱) عزیزی نیز رویکردی به روستا و طبیعت بکر آن داشته و از خاطرات حضور در آن با حرمتی خاص سخن گفته است. او مظاهری که در دنیای پیراموش دیده نمی‌شود، در روستا جست-وجو می‌کند. حسرت دوباره حاضر شدن در روستا زمینه دلتنگی او واقع می‌شود:

پس دهستان شراب آباد کو
قریه‌های سبز خواب آباد کو
مردمان کورت لحن سبزپوش
ایل‌های خرم آینه پوش
روستاهایی که در اندوهشان
می‌توان فهمید وزن کوهشان
مردهای آفتاب و مزرعه
کودکانی با کتاب و مزرعه
می‌دمد خورشید در ایوانشان
ماه می‌تابد به مهمانان‌شان

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۶)

توصیف روستا و روستاییانی که شاعر در حسرت دوباره دیدنشان است، در شعر وی دلتنگی عمیقی نشان می‌دهد:

نور می‌چینند آنجا از درخت
ابر می‌بندند روی بند رخت
خانه‌هاشان از گل لالایی است
باغشان در دره دانایی است

گردیده زخم یاد او بر دل شاعر بماند و «مرگ نبض خود» را حس کند. لحن مایوسانه شاعر در سخن او نشان از دردی است که از هجران بیان می‌کند. روزهای رفته خود را مرور می‌کند و خاطرات بوده را ورق می‌زند. او دوری از یار را «غصه از نیمه خود کم شدن» می‌خواند و بر خاطرات رفته اشک می‌ریزد و حسرت دوبارگی دارد.

یاد باد آن روزهای رفته را
یاد باد آن بهترین یک هفته را
ما میان خنده‌ها رد می‌شدیم
در نگاه هم مجرد می‌شدیم
چشم ما آینه را گم کرده بود
بوسه در گلدان تراکم کرده بود...
دوستت دارم درآ، شب با چراغ
دوستت دارم بیا با من به باغ

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۴۶۶)

ج) نوستالژی مرگ: مرگ و یادکرد آن یکی از دغدغه‌های اصلی نوستالژیک عزیزی است و بازتاب فراوانی در سروده‌های وی دارد. «مرگ اندیشی» یکی از پارادایم‌های فکری عزیزی است که در کلامش آن را به تصویر کشیده است. دید دوسویه عزیزی نسبت به مرگ در شعرش بازتاب یافته است. دید مثبت و عارفانه وی سبب شده مرگ را طبقه‌بندی کند و با عنوان «مرگ زرد، سبز، سرخ، آبی، یشمی، ارغوانی و سیاه» به توصیف هریک پردازد که مجالی برای شرح هر یک در این جستار نیست و به زمان دیگر گذاشته می‌شود. مرگ و از دست دادن به عنوان یکی از مؤلفه‌های نوستالژیک در شکل‌هایی در سخن وی نمود یافته است:

«خوب»، «جلگه سکرآور مرطوب»، «شهربانوی قشنگ»، «جلگه رودابه خیز پرپلنگ»، «مادر افسانه ناگفته»، «پر از تهمینه‌های ترمه‌پوش» و «مادر سبز سمگان پوش» خطاب می‌شود و اکنون شاعر آن را گم کرده و خود را غربت زده می‌داند.

سرزمین سبزه‌گیر خوب من
جلگه سکرآور مرطوب من
من ترا گم کرده بودم در غروب
من نمی‌دانستم ای خاک خوب

(همان: ۲۲۰)

شاعر بر این باور است که خاطرات شیرین سرزمینش از بین رفته است و در آرزوی بازگشت به دیرینگی وطن است.

ایل تو از خاطرات یاد رفت
دودمان عشق تو بر باد رفت
ما به خاکی خشک و بی‌سار آمدیم
ما به بی‌آبی گرفتار آمدیم
کی ببینم در تو آب و دانه را
گله‌های عاشق پروانه را
کی ببینم بر سرت بیگانه نیست
هیچ‌کس غیر از تو صاحبخانه نیست

(همان: ۲۲۹)

ب) جدایی از معشوق: «عشق ورزیدن ویژگی خاص دنیای انسان‌هاست که از آغاز آفرینش تاکنون با جلوه‌های رنگارنگ، نامکرر و دلنشین خود، رنج حیات را برای انسان تحمل‌پذیر کرده است». (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸) یکی از ابعاد نوستالژیک شعر عزیزی عشق و حسرت بر گذشته عشقی اوست. رفتن معشوق در مثنوی «چشمه دختران» یکی از موضوعاتی است که سبب شده شاعر با حسرت و اندوه از آن یاد کند. غم رفتن یار موجب

آن بهار مرده در من خاک شد
ای بهار گریه بار ناامید
ای گل مأیوس من! یاس سپید

(همان: ۳۷۷)

وی اندوه شهید شدن یاران را نیز با نمادهایی
استعاری بیان می‌کند و دلتنگی خود را به تصویر
می‌کشد. وی با ترکیباتی همچون «لاله‌های سرخ
مفقودالآثر»، «قناری‌های لال پر سفید»، «کبوترهای
بنیاد شهید»، «مرغکان بی‌قرار»، «غریستانی بعید» و
«گنجشک‌های کر شده» احساس خود را نسبت به
وقایع هشت سال جنگ تحمیلی بیان می‌کند و
دلتنگی خود را نشان می‌دهد.

ای فـرات ماهیـان کـربلا
السلام ای راهیان کربلا
دم بگیریم ای شهید ابن شهید
آمدیسم از غربتستانی بعید
ما ز صحرایی که خون گشت، آمدیم
ما ز قربانگاه سردشت آمدیم
شهر ما از حجله اکبر پُرس
از صدای ضجه اصغر پُرس
شهر ما از مشت و از نفرین پُرس
شهر ما از کاشی خونین پُرس
از شقایق‌های قیچی تا کمر
لاله‌های سرخ مفقودالآثر
از قناری‌های لال پر سفید
از کبوترهای بنیاد شهید
از صفیر مرغکان بی‌قرار
از صدای موج‌های انفجار
از حلول ماه بر انگشت‌ها
از طلوع اهتزاز مشت‌ها

(همان: ۲۳۱)

ج-۱. مرگ عزیزان: مرگ مادر یکی از موضوعاتی
است که عزیزی در سوگ نشسته است؛ مادری که
رفته و شاعر از وجود او به «سایبان» یاد کرده
است. او مرگ مادر را «برده شدنش توسط داستان-
ها» می‌داند و «صیحه زدن مادر را در سفال»
آخرین خاطره مانده از لحظات پایانش می‌شمارد.

مادر من در جوانی مرده است
مادرم را سیل پیری برده است
مادر من دور ازین اقلیم‌هاست
مادر من در گل جاجیم‌هاست
من ندارم سایه‌بانی بر سرم
خواب در گهواره‌ای بی‌مادرم
نهر اشکم غرق دم جنبانک است
بر لبانم حسرت پستانک است

(همان: ۹۲-۹۱)

عزیزی در مثنوی «زن موعود» مرگ مادر و
خواهر را با «گرفتن تب میخک» و «بغض کبوتر
داشتن» و «لک گرفتن سیب‌ها» توأم می‌داند و
اندوه خود را به تصویر می‌کشد. (همان: ۲۳۸)

ج-۲. شهادت: یکی دیگر از نوستالژی‌های شعر
عزیزی در شعر «ضریح گمشده» بسیار دردمندانه
به نمایش گذاشته شده که در آن از دست دادن
زهرا(س) را فقدان گل یاس معرفی می‌کند و
اندوه علی(ع) را به تصویر می‌کشد و پس از
توصیف شهادت علی(ع)، حسن مجتبی(ع)،
حسین(ع)، عباس(ع) و مصایب یتیمان کربلا،
اندوه خود را از این مصیبت‌ها بیان می‌نماید.

زیر گورستانی از برگ رزان
من بهاری مرده دارم ای خزان
زخم آن گل در تن من چاک شد

توپ، شیشه، ابر، باران، کوچه رفت
 آن سبدهای پراز آلوچه رفت
 رفت روز ارغوانی ساختن
 لاک را از شمع‌دانی ساختن
 من سر هر سال کوچک می‌شوم
 لااقل فصلی عروسک می‌شوم
 می‌نشینم بر لب آینه‌ها
 ابر می‌سازم به روی چینه‌ها
 می‌شماره جوجه‌های مرده را
 مرغ‌های خیس باران خورده را
 خانه من برکه آینه‌ای ست
 بر حیاتم سایه سبزینه‌ای ست

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۳۰)

عزیزی در حقیقت با یادآوری دوران کودکی به دنبال مجالی برای فراموش کردن واقعیات تلخ و گریز از آنهاست، هرچند که این رویدادها ناگریزند و خود را مقهور آنها می‌داند. به یاد آوردن نشانه‌های کودکی به عنوان تسلی-بخش خاطر، گاهی اعتراض شاعر را نسبت به هر آنچه روزگار بر او تحمیل کرده، نشان می‌دهد و آرزوی برگشت به کودکی، با اینکه مقوله‌ای تحقق‌ناپذیر است، دستاویزی در مفهوم اعتراض نسبت به رخدادهای زمانه و بیان آزرده‌گی خاطر شاعر از پیرامون خود، قرار می‌گیرد؛ اما عزیزی کاملاً واقع‌بینانه به این مسئله نگاه می‌کند و گذر روزهای کودکی را با حسرت در مثنوی «خشکسالی لبخند» بیان می‌کند. عزیزی دوران کودکی و رؤیای آن را التیام‌بخش دردها و آلام روحی خود می‌داند و یادآوری آن را زاینده

د یادکرد حسرت‌آمیز دوران کودکی و جوانی: این مدعا که «شعر کودکی است که در هزارتوی اعصاب، روان و تخیل ما خوابیده» (آتشی، ۱۳۸۰: ۱۴) و ادعاهایی همچون شعر گفتن، نوعی «بازگشت به کودکی» (براهنی، ۱۳۷۱: ۵۳) است (علی‌زاده و باقی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۹۲)، به گونه‌ای در شعر عزیزی نیز نمود یافته است؛ شاعر دل خسته از زندگی، همواره به عصر طلایی خود می‌نگرد و در خاطراتش، کودکی و خردسالی خویش را مرور می‌کند. از نظر فردریش شگل، کودکی دوره پهلوانان، عشق و افسانه پریان است که شاعر رماتیک، به آن توجه ویژه دارد و با حسرت از آن یاد می‌کند. (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۳۲) عزیزی نیز به دنبال فرصت است تا یادی از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود کند و آنها را - چه در تلخی و چه در شیرینی روزگار- به تصویر بکشد. یادآوری دوران کودکی و جوانی و نشانه‌هایی از آنها، همواره توانسته‌اند ساحتی برای ظهور عواطف پنهان عزیزی فراهم کنند. او در اشعارش رجعتی به خاطرات کودکی داشته و دلتنگی خود را نشان داده است. وی با بیان ترکیبات و صفاتی چون «درخت بید زادگاه بودن»، «شاپرک بودن»، «همسالان شبنم‌زاد»، «قایق رنگین‌کمان»، «آینه برای کودکی‌ها»، «فصل سبز لالایی»، «کودکی در بی عروسکی گذشتن» و «تکلم به زبان عروسک-ها» دست به دامان دنیای کودکی می‌شود و افسوس گوی روزهای رفته خود می‌گردد.

رفت نقاشی کشیدن‌های ما

نقشه کاشی کشیدن‌های ما

تیرگی اندوه قلب می‌خواند. گاه این «کودک دروازه تاریخی» (همان: ۳۱) از «دبستان حروف میخی» برمی‌خیزد و در کلاس «شاگرد آناهد» می‌شود و «استکان‌هایش را از اسطوره‌ها» می‌شوید و «ابجد اطفال مکتب‌ها» می‌شود و پس از «فارغ‌التحصیلی از مذهب‌ها»، «درخت دانایی و مرد میدان‌های مولانایی» می‌شود. او با این تصویرآفرینی‌ها از دوران کودکی بهره می‌جوید و کودکی خود را تا بلوغ فکری عرفانی بیان می‌نماید. یادآوری خاطرات شیرین کودکی و زادگاهی با «بوته‌های سادگی» به او حسی شیرین و حسرتی اندوهگین بخشیده است که در شعر «رودخانه زادگاه» می‌توان آن را دریافت. در این شعر شاعر به مرور خاطرات خوش کودکی مشغول است، کودکی که کودکانه‌هایش را در دشت به فرجام رسانده و در دل طبیعت بکر و پاک، هوای خوشش را استشمام نموده است و اکنون به تقابل آن با زمان حال می‌پردازد.

یاد از آن ایام سبز کودکی
یاد از آن باغ قشنگ لک لکی
یاد از آن تصنیف‌های خوب و شاد
یاد از آن آوازهای نامراد
زندگی اعجاز می‌کرد آن زمان
ما طرف بودیم با رنگین کمان
مرز یک پل بود بین ما و دشت
قاصدک از کوچه ما می‌گذشت
جلگه آواز بود آن سرزمین
شعر می‌بارید هر شب بر زمین

(همان: ۳۸۰-۳۷۹)

عزیزی گاهی به توصیف کودکی می‌پردازد و با یادآوری خاطرات نقیبی به کودکی خود نیز می‌زند، کودکی که در زادگاهش که «گل اندوه» بوده، سپری گشته و کودکانه‌هایش را در کنار کوه گذرانده است، وی در مثنوی «روشنایی دیروز» تمام کودکی‌های خود را «گل» و شاد می‌داند. زمینه دلتنگی دیگر او را می‌توان در حسرت گذر جوانی نیز دید. او دوران جوانی خود با ذکر «لادنستان» توصیف کرده، این برهه از زندگی را «دعوتی در زیر گل‌ها» می‌خواند (همان: ۲۴۶) و یا در شعر «بهار مینیاتوری» فصل جوانی را «فصل انگوری» و «بهار مینیاتوری» می‌داند که با سپری شدن آن، دچار «پیری باور» و «پر از یک شک وهم‌آور» گشته است. (همان: ۵۹۸) عزیزی در شعر «طغیان سنگ» در آرزوی بازگشت جوانی است:

کاش درهای جوانی باز بود
نیمه شب‌ها مهربانی باز بود

(همان: ۴۵۶)

ه) **دلتنگی برای گذشته:** بُعدی دیگر از نوستالژی شعری عزیزی مربوط به دلتنگی و حسرت برای گذشته و روزگار سپری شده است، روزهایی که پی در پی می‌گذرند و زمینه دلتنگی او را فراهم می‌سازند. حس دردمندی او در پس مضامینی چون گذر روزها، سپری شدن لحظات، غم و اندوه منتج از گذر زمان، تلخی‌های حیات، اندوه زیستن، تیرهای سهمگین زندگی و بار سنگین رؤیایها و آه‌ها و دردها حضور دارد. گاه به پیوند ابعاد عاطفی و احساسی کلام با مضامین اجتماعی این مضمون را قوت بیشتری می‌بخشد که در

مجموعه نشان از اندوه ژرف شاعر از سپری شدن ایام دارد.

یاد افتاد اینکه فصل سارها
سایه‌ام جا مانده در نزارها
یادم افتاد اینکه هر شب مادرم
یاس می انداخت روی بستم

(همان: ۱۹۰)

شاعر بر احوال خوش دیرین خویش حسرت می‌خورد و دل‌تنگی خود را با به‌کارگیری تصویرهایی عمیق به جای می‌گذارد؛ هرچند به خوبی واقف است که این روزها سپری شده و دیگر باز نمی‌گردد، خاطرات آن را مرور می‌کند. «شعر جاهلی» دوران خوش کودکی و جوانی را با احوال کنونی شاعر به تقابل می‌کشد.

سال‌های ساده پیش از بلوغ
من تنم پر بود از شعر فروغ
ساده بودم مثل رنگ سایه‌ها
ترس خاصی داشتم از آیه‌ها...
باغ من با مردمان پیوند داشت
فصل‌هایم با رمان پیوند داشت...
قلب من آن روزها سنگی نبود
در نگاهم غیر بی‌رنگی نبود

(همان: ۲۴۳-۲۴۵)

عزیزی در شعر «در میان آرزوکاران» در خیال خود به دنبال روزهای گذشته می‌گردد، اما آنها را نمی‌یابد، روزهایی که «هیچ‌کس کم خونی زنبق نداشته» و «کوچه از پره‌های سار پرپر می‌زده» است، لحظاتی که «بین یاسین‌ها و انسان‌ها تنها یک آیه بوده» و «نسترن با قلب شاعر همسایگی می‌کرده» است.

بخش خاطره جمعی به آن نیز پرداخته می‌شود. شاعر با هرچه پیرامون خود می‌بیند، «لبریز از اندوه و درد» می‌شود و در «سایه تنهایی فکری» به زیستن خود ادامه می‌دهد. گذشته شیرینی که در ذهن عزیز باقی مانده است، زمینه‌ساز اندوه و حسرتی برای امروز او می‌شود. یادآوری و تکرار این خاطرات در ذهن یکی از سازنده‌های مؤلفه نوستالژی شده است.

روزگاری ما نگاری داشتیم
در ده بالا بهاری داشتیم
خانه ما روستای آیه بود
عشق با ایوان ما همسایه بود
دختر همسایه شکل طور داشت
کوچه ما شاخه‌های نور داشت
عشق می‌بارید روی پشت بام
یاس استنطاق می‌کرد از مشام
ما نگاه سرمه خوابی داشتیم
ما بلوغ پر شرابی داشتیم

(همان: ۵۷۳-۵۷۴)

حسرت گذشته‌های شیرین و تقابل آن با زمان حال با کمک کلیدواژه‌های شعری وی در جای جای سروده‌هایش مشهود است. اندوه منتج از گذر زمان و سپری شدن خاطرات در مثنوی «شناسنامه رؤیا» تصویری غمگین در شعر او به جای گذاشته است. (همان: ۲) عزیزی با بیان خاطرات گذشته، اکنون که ابهت و خوشی‌های رفته و دنیای ماشینی او را دربرگرفته، نجوایی سر می‌دهد که گاه به سمت «خودگویی درونی» پیش می‌رود. (همان: ۴۵-۴۶) خاطرات گذشته با «عبارت یادم افتاد» یا «یاد باد» در اشعار این

هر بهاران سایه روبی داشتیم
 با تبسم مایه کوبی داشتیم
 یاس می‌بارید تابستان ما
 نسترن می‌ریخت از ایوان ما
 عشق ارزان بود مثل تره بار
 کوچه پرپر می‌زد از پرهای سار
 هیچ‌کس کم خونی زنبق نداشت
 هیچ قلبی یک غم مطلق نداشت
 بر قنوت ما نگین ماه بود
 بر لب گلدسته‌ها الله بود

(همان: ۴۱۷)

تمایل به حال و هوای ساده گذشته و دلتنگی برای لحظه‌های پاک و بی‌ریا و بی‌زاری از زمان آهنی که در تقابل با لادن به تصویر کشیده می‌شود، بارها و بارها در اشعار عزیزی تکرار و او در یغاگوی روزهای معنوی گذشته خود می‌گردد. (و) **نوستالژی عارفانه**: شاید بتوان یکی از مؤلفه‌های نوستالژی در اشعار عزیزی را «نوستالژی عارفانه» دانست. درونمایه و مضامین عرفانی که مثنوی‌های وی را دربر گرفته، گاه با مضامین اجتماعی زمان شاعر پیوند می‌خورد. حسرت و دلتنگی شاعر برای یافتن فضایی معنوی و دور شدن از چالش‌های زندگی ماشینی امروزی یکی از مواردی است که مصادیقی را در مجموعه «کشف‌های مکاشفه» برای خود دارد. عناصری همچون دغدغه کم‌رنگ شدن ارزش‌ها در جامعه امروزی و حسرت جا ماندن از انسان حقیقی از مهم‌ترین نشانه‌های معنایی است که در سروده‌های عزیزی نمود و برجستگی یافته است. بحث در رویکرد نوستالژی عارفانه در مجموعه شعر

مورد بحث، برتری تحلیل نشانه‌های معنایی نسبت به عناصر درون متنی اشعار را به روشنی نشان می‌دهد. در اینجا مصادیق و شواهدی برای دو زیرمجموعه بیان می‌گردد:

۱. دغدغه کم‌رنگ شدن ارزش‌ها

عزیزی شاعری ارزش‌گرا و آرمان‌جوست که در جست‌وجوی گم‌شده‌هایی همچون عشق، ایمان، انسانیت و پاکی است. در سروده‌های دردمندانه و آرزویانه وی، دلتنگی و حسرت‌هایی انعکاس می‌یابد که می‌تواند ریشه در ذهن و فکر هر انسان دردمندی باشد. او در باورهای اعتقادی خود دلتنگی رسیدن به ارزش‌هایی است که اکنون از بین رفته‌اند و دچار دنیایی ماشین‌زدگی شده‌اند. جست‌وجوی گم‌شده‌ها و آرزوهای شاعر با وجوهی از نوستالژی آمیخته شده است که می‌توان برای هر کدام مصادیقی را دریافت. آرزوهای عزیزی با تصویرسازی ژرفی که ساخته ذهن اوست در اعتراض به وضعیت موجود جامعه پیرامون شاعر و ترسیم دنیایی آرمانی ظهور می‌یابد. شاعر نسبت به از بین رفتن ارزش‌هایی همچون محبت و مهربانی، عشق، صمیمیت، ایمان و همدلی اعتراض می‌کند و خواهان رهایی از ضدارزش‌هاست و امیدوار است دوباره ارزش‌ها که اکنون از بین رفته‌اند، احیا گردند. می‌توان گم‌شده‌های عزیزی را در موارد زیر یافت.

۱-۱. عشق، گم‌شده بشر

شاعر نبود عشق را در جامعه امروزی به عنوان بحران انسان معاصر معرفی کرده است. وی در

۱-۲. ایمان، از دست رفته‌ی زمانه

به نظر می‌رسد عزیزی در سروده «سمت لادن» با تقابل ایمان و تکنولوژی در کسوت مفاهیم استعاره‌ی «لادن» و «آهن» از دست رفتن ایمان و روی آوردن انسان به دنیای ماشینی را گوشزد می‌کند. ابیات پایانی این شعر با تکرار دو نماد استعاره‌ی لادن و آهن مؤید این مطلب است.

ما به سمت محو لادن می‌رویم
 ما به سوی کوه آهن می‌رویم
 سمت لادن سمت سبز سایه‌هاست
 سمت آهن پایگاه پایه‌هاست
 سمت لادن جلگه‌ی لالایی است
 سمت آهن شهر ناپینایی است
 سمت لادن تا سمنگان می‌رود
 سمت آهن رو به سیمان می‌رود
 سمت لادن سایه‌ها سبز و ترند
 سمت آهن ابرها خاکسترند...
 سمت لادن آبراه شب‌نم است
 سمت آهن رد جلبک‌ها کم است

(همان: ۵۹-۵۸)

۱-۳. انسانیت در تقابل با دنیای ماشین‌زده

یکی از واژه‌های کلیدی شعر عزیزی «انسانیت» است که در زمانه‌ی خود به جست‌وجوی آن می‌گردد. شاعر در شعر «آتش بازی آواز» با نمادهای استعاره‌ی «اردوگاه اردک‌ها»، «قرن قتل فوج لک‌لک‌ها»، «غار آینه»، «رفتن دوران سبز ساز» و ... ناراحتی خود را برای از بین رفتن انسانیت بیان می‌کند.

قرن اردوگاه اردک هاست این
 قرن قتل فوج لک لک هاست این

(همان: ۴۳)

حسرت دورانی به سر می‌برد که عشق همچنان حکم می‌راند. وی برای از بین رفتن عشق در این روزگار عواقب شومی را برمی‌شمرد. در شعر «بت آخر» در مخاطبه با عشق فرجام نبود آن را بیان می‌کند، در سراسر این شعر با خطاب قرار دادن عشق با عناوینی همچون «مظلوم دوران‌های دور»، «معصوم عصر فجور» و «النگوی زیر خاک» در جست‌وجوی او به سر می‌برد.

بی تو انسان برده‌ی یک آتشی ست
 بی تو ساعت‌های انسانی شنی‌ست
 بی تو شب بو نیست در نزدیک ما
 وای بر سیاره‌ی تاریک ما...
 بی تو انسان نور را گم می‌کند
 بی تو در ما مه تراکم می‌کند...
 روح انسان در تجارت مرده است
 عشق در حال اسارت مرده است

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۳۶۵-۳۶۳)

و در اشعار دیگر نیز به این مسئله صحه

می‌گذارد:

عشق بعد از مرگ یک لک هم نداشت
 عشق شب‌ها نان سنگک هم نداشت
 ای شب آوا! نقشه‌ی ماهی بکش
 عشق پرپر می‌زند، آهی بکش

(همان: ۴۵۷)

کس چراغ عشق را روشن نکرد
 عکس گل را نقش پیراهن نکرد
 ای همان عصر سیاه ثانی است
 این کمون آخر ویرانی است

(همان: ۲۱۰)

۴-۱. مهربانی

مهربانی نیز یکی از ارزش‌هایی است که شاعر
اندوه از بین رفتن آن دارد.

در تو بغض مهربانی مانده است
در تو داغی از جوانی مانده است
فوج کرکس‌ها دلت را خورده‌اند
روح مفلوج تو را آزرده‌اند

(همان: ۲۶۵)

عزیزی بر این باور است که با مرگ عشق،
زندگی به پایان می‌رسد و مهربانی و محبت نیز
دیگر جایی در زندگی بشر نخواهد داشت.

از محبت طعم کالی مانده است
از دل انسان سفالی مانده است
کشته‌اند این قوم روح یاس را
دختر دیوانه احساس را...
هرکه یک شب مهربان شد، صبح مرد
عشق هر جا آشیان زد، تیر خورد...
مهربانی در قفس می‌نوشد آب
عشق پرپر می‌زند لای کتاب

(همان: ۳۶۴-۳۶۶)

۵-۱. آرامش

عزیزی خدشه‌دار شدن آرامش خود را با «کم
شدن سایه گل‌های لالایی» بیان می‌کند، آرامشی که
سبب شده او در حسرت روزهای گذشته باشد.

سایه گل‌های لالایی کم ست
نیمکت هنگام تنهایی کم ست

(همان: ۱۹۹)

از سوی دیگر با توصیف زمانه خود، به از
بین رفتن آرامش روحی اشاره می‌کند و در تمنای
دنیایی معنوی به سر می‌برد تا با خداوند لحظاتی
را سپری نماید.

یا حسین، این عصر، عصر عسرت ست
قرن غیبت، قرن غبن و غربت ست
عصر لکننت، عصر پرت گیج‌ها
عصر نسل آخر افلیج‌ها
عصر خالی، عصر خولی، عصر خوک
عصر مسخ پاک‌ها با کار پوک
در کجای این تنستان کثیف
می‌توان سر کرد یک شب با لطیف؟

(همان: ۱۷۶-۱۷۵)

۶-۱. احساس و عاطفه

شاعر در شعر «زائران تشنه» احساس و عاطفه را
رها و نادیده گرفته شده می‌داند و با حسرت و
اندوه خود را جامانده از زمان معرفی می‌کند.

بیشه هامان لانه ششلول شد
کوچه‌های ما پر از کنسول شد
قرن گل می‌چید از مرداب‌ها
کس نرفت از ما به عمق آب‌ها
ما دوساعت از زمان جا مانده‌ایم
ما دو قرن از کهکشان جا مانده‌ایم

(همان: ۳۹)

پل به روی خواهش من می‌زنند
سنگ بر آرامش من می‌زنند
خسته‌ام از خنجر لبخندها
از ملامت‌های می‌گویندها

(همان: ۸)

۲. آرزوی بازگشت به فضایی سرشار از معنویت
عزیزی ناراحتی و اندوه خود را از زمانه و
رویدادهای پیرامون خود در جامعه، با اصلاحاتی
وام گرفته از طبیعت بیان می‌کند، وی با «مرگ

تا به بالا‌های خود پر می‌زدیم
تا به باغ دیگران سر می‌زدیم
(همان: ۱۱۶)

۲-۱. خاطره جمعی در کفش‌های مکاشفه

هرچه تعداد افرادی که قادر به یادآوری خاطرات هستند، افزایش یابد، خاطره از قلمرو فردی خارج و به حوزه جمعی وارد می‌شود. واژه خاطره جمعی که برای اولین بار توسط موریس هالبواکس در سال ۱۹۲۵ در کتاب چارچوب خاطره اجتماعی به کار رفته، به معنای خاطراتی است که گروهی از انسان‌ها در آن سهیم بوده، آن را به دیگران انتقال داده و در شکل‌گیری آن دخالت دارند. (میرمقتدایی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۵) در کفش‌های مکاشفه می‌توان مصادیقی برای مؤلفه‌های خاطره جمعی که شامل اسطوره‌گرایی، باستان‌گرایی و آرکائیسیم، یادکرد دوران باشکوه تاریخ و آرمان‌شهر است، یافت.

الف) نوستالژی خاطره تاریخی: یوسفی بر این باور است که شخص اگر بینش تاریخی احساس همبستگی با سرنوشت ملت خویش در طی اعصار داشته باشد، این‌گونه احوال را می‌تواند احساس کند. در این صورت چه بسا در پهنه اندیشه و وجدان، زندگی خود و معاصرانش را استمرار حیات اسلاف و ملت خویش در طول قرون بیابد و از آن فراتر آن را پیوسته با جهان انسانیت در درازنای زمان ببیند. (یوسفی، ۱۳۶۸: ۷۸۵) عزیزی نیز در مثنوی‌های خود در این مجموعه شعر گاهی سفری تاریخی به گذشته سرزمین خود می‌کند و با ذکر کلماتی همچون

برگ» و «هیاهوی تگرگ» آشناست و اکنون آرزوی باز شدن «سبوس از دانه روح» دارد و می‌خواهد «آبنوس در نگاهش منتشر شود». او در شعر «شناسنامه رؤیا» خود را «دوره‌گرد کوچه‌های غربت» توصیف می‌کند و انتظار فضایی عرفانی و معنوی را در دل دارد:

باز کن از دانه روح سبوس
منتشر کن در نگاهم آبنوس
نردبانی شود برای ناز من
آستانی باش بر آواز من
یاس باران کن تن خواب مرا
شبم افشان سطح مهتاب مرا
من غبار ره نشین تربتم
دورگرد کوچه‌های غربتم

(همان: ۴)

در شعر «اقلیم کاش‌ها» آرزوهای شاعر بار دیگر با نمادهای استعاره «آینه»، «پلک پنهانی»، «کوه»، «نشستن تأمل در زیر هر برگ» و ... برای داشتن فضایی معنوی و عارفانه بیان می‌شود. شاعر در مثنوی «اقلیم کاش‌ها» به دنبال دنیایی است که فوج انسان‌ها حکم پیمبری بگیرند، دین در شهرها دروازه شود، بین خاک و خواب مرزی قرار گیرد و رودی از جان پاک جاری شود. بار دیگر در شعر «شمع دست فانیان» در آرزوی ثبت کردن طنین الهی و معنوی است. آرزو می‌کند رنگ بودن مادی کال باشد و بتوان وجدان بشری را در آب شست‌وشو داد تا بتوان به ملکوت پر زد. (همان: ۱۱۶-۱۱۵)

کاش رنگ بودن ما کال بود

کاش حیرت بر تن ما بال بود

شاعر آشنا با تاریخ سرزمین خود، صحنه-هایی از وقایع و حضور افراد را در ذهن خود بیدار ساخته و در حسرت و دل‌تنگی خود آنها را می‌گنجاند. گذشته طلایی و گاه اسفناک سرزمین، زمینه‌ساز بیان حسرت‌های شاعر گشته و وقایع روی داده در ماضی در خاطر وی زنده و متجلی می‌گردد.

ب) نوستالژی خاطره قومی (بازگشت به اسطوره): بازگشت به اسطوره‌ها از اصول فکری مکتب رمانتیسم و گرایش شاعرانی همچون بلیک و باتلر بیتر است. فروید نیز بر این باور است که اساطیر «ته مانده‌های تغییر شکل یافته تخیلات و امیال اقوام» (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳) و «رؤیاهای متمادی دوران بشریت در دوران جوانی» (همان: ۳۳) هستند. عزیزی نیز در اشعار خود با یادکرد اسطوره‌ها به تصور خواننده روزگار گذشته یاری می‌رساند.

سور دادم سال‌ها در سوره‌ها

استکان‌ها شستم از اسطوره‌ها

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۳۲)

وی با یادآوری اساطیر باستان و حماسه‌های ملی ایرانی روزگاری از پیش را در ذهن مخاطب جاندار می‌سازد. بازگشت نوستالژیک عزیزی به اسطوره‌های ملی ایرانی با ذکر نام‌هایی همچون سودابه، رودابه (همان: ۴۰)، کتایون، اسفندیار، سهراب، سیاوشان، سلم، تور (همان: ۱۸۱-۱۸۰)، سیمرخ، افراسیابان، فرامرز، پشنگ، گیو، اورامیان، گرگین، شغاد، ته‌مینه، آرش، سیستان، اشکبوس، زال زر، اسفندیار، گردآفرید، کیقباد و سمنگان (همان: ۲۲۴-۲۲۵) شعر خود را با آنها پیوند می‌زند

«سمرقند، ساسانیان، کلدانیان، ماد، قیصر، اسکندر (عزیزی، ۱۳۶۹: ۱۹)، مولانا (همان: ۳۲)، حمله چنگیز (همان: ۵۷)، بهرام گور، اسماعیلیان، قندهار (همان: ۱۸۷-۱۸۳)، تاتار، قاجار، مدائن، سلمان فارسی (همان: ۲۰۴-۲۰۳)، بخارا، عین‌القضات (همان: ۳۷۱)، آتش [زرتشت]، مسعود [غزنوی] (همان: ۴۲۹) و تائیس، مانی (پس از بوسه باران: ۳۸۷) گذشته‌ها را فریاد مخاطب می‌آورد و او را با خود در این سفر همراه می‌سازد.

سال‌ها در سور تو ساسانیان

کوزه‌ها کردند از کلدانیان

مادها مدهوش ماندانا شدند

کاهبان رهبان رکسانا شدند

(همان: ۱۹)

حسرت دوران گذشته نیز در «تمنا» و «یادباد» وی مشهود است، در مثنوی «مادر آهوان» دوران سلطنت مسعود غزنوی با الهام از معنای دیگر این نام که خوشبختی و سعادت را یادآور می‌گردد، در خاطر شاعر زنده می‌شود:

یاد از آن سالی که شبنم رود بود

سال سلطان سایه مسعود بود

(همان: ۴۲۹)

در شعر «اسب فردا» شاعر در وجود خود حضور گذشتگان را احساس می‌کند و آن را مجسم می‌سازد، گذشتگانی که از آنان با «اجساد باران خورده» یاد می‌کند:

من پر از ارابه‌های مرده‌ام

من پر از اجساد باران خورده‌ام

(همان: ۱۵۱)

نیافتنی که تصور آن همواره در افق آرزوی بشر نمونه خیر برین و زیبایی و رستگاری بوده و یکی از آرزوهای آدمی در درازنای تاریخ، دستیابی به جامعه‌ای بوده که در آن رستگاری خویش را تحقق بخشد. هنگامی که بشر از بند اسطوره‌ها به قلمرو خرد آورد. (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۸) عالی در این زمینه می‌گوید: «طرح آرمان‌شهر و ساخته و پرداختگی آن در ذهن انسان‌ها مستقیماً با اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه و جهان، همچنین با روحیات انسان‌ها ارتباط دارد. آرمان‌شهر نیز مانند اسطوره‌گرایی و پناه بردن به دوران کودکی، اندیشه دفاعی انسان برای گریز از حال است؛ ولی از جهت شکل‌گیری و فرایند در نقطه مقابل اسطوره‌گرایی و دلتنگی برای گذشته قرار دارد. آرمان‌شهر در واقع پناه بردن به آینده است و آن دو پناه بردن به گذشته». (عالی، ۱۳۸۷: ۱۵۹) در بسیاری از سروده‌های عزیزی دریغ و حسرت نسبت به رویدادهای حال با یأس و نومیدی پیوند می‌خورد که سبب می‌گردد به دنبال آرمان شهری برای زیستن و رسیدن به آرزوهایش باشد. وی مضامین اجتماعی نسل بشر را در برخی از اشعارش می‌گنجاند و حسرت نابودی ارزش‌های انسانیّت و دعوت به احیای آن را می‌توان در لابه‌لای اشعارش مشاهده نمود. با این حال در آرزوی رفتن به مدینه فاضله و آرمان‌شهری است که همه انسان‌ها به وعده آن دلخوشند و پایان دردهای خود را در آن می‌بینند. در شعر «شستشو در طنین» می‌توان آرزوی رفتن به این آرمان‌شهر را دید.

ما به آن سوی علف‌ها می‌رویم

و روزگار گذشته را برای مخاطب امروزش مجسم می‌کند. وی خود را با اسطوره‌ها همراه می‌خواند و دلتنگ بازگشت زمان به اسطوره‌های ملی است:

بر سرم دامان سبز غوره‌ها

زیر پایم خش خش اسطوره‌ها

(همان: ۱۸۲)

در شعری با عنوان «وطن طلایی» شاعر با استفاده از نام پهلوانان اسطوره‌ای شاهنامه و ذکر برخی از مکان‌ها گذشته خود را به تصویر می‌کشد و در آرزوی بازگشت دوباره‌ای به این دوران است.

ج) نوستالژی خاطره دینی: احمد عزیزی علاوه بر بازگشت به تاریخ ایرانی، به تاریخ دینی نیز بازگشتی نوستالژیک دارد. این نوع بازگشت به دلیل فضای عرفانی و دینی سروده‌های وی ردپایی قوی از خود به جای می‌گذارد. تلمیحات دینی که در اشعار وی گنجانده شده، به وجوه نوستالژیک محتوایی سروده‌هایش یاری می‌رساند. شاعر با بیان نام‌هایی همچون آدم و حوا (عزیزی، ۱۳۶۹: ۱۳) بودا (همان: ۱۴)، هابیل و قابیل (همان: ۷۷)، محمد(ص) (همان: ۳۸۹)، حلاج (همان: ۴۰۹)، یوسف و زلیخا، موسی (همان: ۴۳۰)، ابرهه، علی(ع)، میثم تمار، کربلا، فاطمه(س)، چهارده معصوم، پنج تن آل عبا، حسین(ع)، حسن(ع) (همان: ۴۹۴-۴۹۱)، یاسین، زیتون، تین و الغدیر (همان: ۵۶۲) اندوه و دلتنگی خود را بیان می‌کند.

د) بازگشت به تفکرات آرمان‌شهری: ادبیات آرمان شهر به آن دسته از آثار ادبی گفته می‌شود که به طرح جامعه آرمانی می‌پردازد. (داد، ۱۳۸۷: ۱۷) در تعریف آرمان‌شهر آمده است: «جایی است دست

ما به شهری از صدف‌ها می‌رویم
 آن طرف‌ها نیست قتل خواب‌ها
 نیست آن جا مرگ در مرداب‌ها
 آن طرف‌ها صرعی و دیوانه نیست
 آن طرف‌ها ترس صاحب‌خانه نیست
 آن طرف‌ها می‌توان در باغ‌توت
 اسب را سیراب کرد از سطل‌سوت
 آن طرف‌ها رنگ‌شب‌مهتابی است
 روزها در بیکرانی آبی است
 آن طرف‌ها می‌توان در آیه زیست
 می‌توان یک سوره را یک شب گریست

(عزیزی، ۱۳۶۹: ۱۱۲-۱۱۱)

در شعر «ذره‌بین ظهور» نیز شاعر آرمان شهر و مدینه فاضله خود را در قرن دیگر جست‌وجو می‌کند، در آن قرن بشر ساکن رنگین‌کمان خواهد شد و می‌توان در شب آن قرن با روادید، روی برگ گل از مرز ماه گذشت، در آن قرن نهضت شب‌نم جهانی خواهد شد و پرستو نیز پاسبان خواهد داشت. (همان: ۲۵۳-۲۵۲) در سروده‌ای دیگر با نام «نبش قلب» شاعر، سراغ آرمان‌شهر خود که آن را «شهر دریاها و قایق‌ها» و «مسقط‌الرأس شقایق‌ها» نام نهاده، از همه می‌گیرد. (همان: ۳۹۹-۳۹۷)

بحث و نتیجه‌گیری

نوستالژی در اصطلاح ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌گردد که برپایه آن خالق اثر، گذشته‌ای که در ذهن داشته یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت‌آمیز و حزن‌انگیز ترسیم می‌کند. نمونه‌های موفق نوستالژی فردی از جمله یاد خاطرات گذشته،

از دست دادن عزیزان، خاطرات دوران کودکی و جوانی و نوستالژی عارفانه در دو شکل حسرت‌داشتن فضایی معنوی و دغدغه از بین رفتن ارزش‌ها در شعر عزیزی نمود دارند. از میان این مؤلفه‌ها، وی به نوستالژی یادکرد گذشته توجه خاصی دارد و حسرت و دل‌تنگی ناشی از رخدادهای روزگار و پیش‌آمدهای ناگوار در کلام او بیشتر نمود یافته است، از سویی دیگر غالباً اندوه و دردی ژرف به عاشقانه‌های عرفانیش رسوخ یافته است که تأثیری عمیق بر ذهن و اندیشه وی گذاشته است. مرگ-اندیشی نیز با تصاویری متفاوت و برخاسته از اندیشه دوسویه وی نسبت به آن نمودی دیگر از نوستالژی شعری عزیزی است. از میان مؤلفه‌های نوستالژی جمعی نیز می‌توان شواهدی برای باستان-گرایی و خاطره تاریخی و دینی، اسطوره‌گرایی و حسرت داشتن آرمان‌شهر و بازگشت تفکرات آرمان شهری از خلال سروده‌های او یافت. در مجموعه شعر «کفش‌های مکاشفه» غم غربت فردی بیشتر به سوی غم غربت جمعی گام برمی‌دارد و این اندوه جمعی و بشری در کلام او پررنگ‌تر نمود می‌یابد و می‌توان گفت عاطفه و احساس شاعر در سیر رسیدن به بلوغ جمعی در این دفتر شعر کامل می‌گردد. به نظر می‌رسد وی هرگاه در حوزه رماتیک طبع‌آزمایی نموده، بی‌شک به این مؤلفه‌ها توجه داشته است. با یک چشم‌انداز کلی بر اشعار عزیزی، او را می‌توان یکی از شاعران نوستالژی سرای معاصر دانست که به خلق تصاویری در کلامش دست می‌زند تا عمق آزرده‌گی، حسرت و دل‌تنگی خویش را نمایش دهد.

منابع

- آتشی، منوچهر (۱۳۸۰). *هراتاقی مرکز جهان است (گفت و گوهای با اهل قلم)*. به کوشش سایر محمدی. تهران: نگاه.
- _____ (۱۳۸۶). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.
- آریان‌پور، منوچهر (۱۳۸۰). *فرهنگ پیشرو آریان-پور (انگلیسی - فارسی)*. تهران: جهان رایانه.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۱). *فرهنگ علوم انسانی*. تهران: نشر مرکز.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱). *آرمان‌شهر در اندیشه ایرانی*. تهران: نشر چشمه.
- باستید، روژه (۱۳۷۰). *دانش اساطیر*. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)*. تهران: فرهنگ معاصر.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱). *طلا در مس*. تهران: انتشارات نویسنده.
- پورافکاری، نصرت‌الله (۱۳۸۲). *فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۸۱). «نوستالژی». *مجله فرهنگ و هنر بخارا*. شماره ۲۴. صص ۲۰۱-۲۰۵.
- داد، سیما (۱۳۸۷). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: سخن.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۰). *هشت کتاب*. تهران: طهوری.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۶). «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری». *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*. سال ۵، شماره ۸. صص ۷۲-۵۱. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹). *شعر معاصر عرب*. تهران: توس.
- عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۷). «غم غربت در شعر معاصر». *مجله گوهر گویا*. شماره ۶. صص ۶۲-۳۳.
- عباسی، محمود؛ فولادی، یعقوب (۱۳۹۲). «بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی». *ادبیات پارسی معاصر*. سال ۳، شماره ۲. صص ۷۳-۴۳.
- عزیزی، احمد (۱۳۶۹). *کفش‌های مکاشفه*. تهران: انتشارات الهدی.
- علی‌زاده، ناصر؛ باقی‌نژاد، عباس (۱۳۹۱). «قیصر امین‌پور و رویکرد نوستالژیک». *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*. سال ۴، شماره ۲ (پیاپی ۱۲). صص ۲۰۴-۱۷۵.
- فیروزآبادی، مجدالدین (۱۴۰۶). *القماموس المحيط*. بیروت: مؤسسه الرساله.
- مختاری، محمد (۱۳۷۷). *هفتاد سال عاشقانه‌ها*. تهران: تیرازه.
- مندور، محمد (۱۳۶۰). *در نقد ادب*. بازگردانی علی شریعتی. تهران: انتشار.
- میرمقتدایی، مهتا (۱۳۸۷). «معیارهای سنجش شکل‌گیری، ثبت و انتقال خاطرات جمعی در شهر تهران». *نشریه هنرهای زیبا*. شماره ۳۷. صص ۱۷-۵.